

میثاق

شورای جبهه مقاومت ملی

دکتر سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم

بسم الله الرحمن الرحيم

مردم ایران، زنان و مردان، گروه ها و احزاب سیاسی طرفدار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، وقتی آخرین ضربه ها به بازمانده آزادیها وارد گردید و مدعیان در طریق هموار کردن راه وابستگی ها را دیدم، به آخرین پیام آقای خمینی که در کرمانشاه به اینجانب تسلیم شد پاسخ رد دادم. ایشان گفته بودند که اگر به ناپدید شدن آزادیها اعتراض نکنم و با باند حاکم از در سازش درآیم و بر تصرف نهادهای قانون چون شورای قضائی و شورای نگهبان و مجلس و هیئت وزیران و روزنامه ها و رادیو تلویزیون ... صحنه بگذارم، رئیس جمهوری و فرماندهی کل قوا را هنوز هم حفظ می کنم و اگر چنین نکنم برای همه چیز ایستاده اند (یعنی تا تهدید به توقیف و اعدام) کوشش 17 ماهه اینجانب در فهماندن این مطلب که عناوینی نظیر ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا برای خدمت به هدف های انقلاب است که استقلال و آزادی اساس شان را تشکیل می دهند، بجایی نرسید و همچنان گمان می کردند و می کنند که این مقامها بالنفسه اصالت دارند و انسان معتقد حاضر می شود هدفها را قربانی حفظ آنها کند. کسانی که خود چنین کرده اند چگونه می توانند جز این باور کنند؟ بهر رو، وقتی استقلال و آزادی از بین رفتند و رژیم کنونی خاصه های رژیم پیشین را با سرعت بخود پذیرفت، و محل تردید نماند که آمریکا با نفوذ همه جانبه دارد بدست حاکمان کنونی مخالفان واقعی استقرار رژیم دلخواهشان را از میان می برد در مقام انسان مسئول و منتخب و طرف اعتماد شما مردم بر آن شدم که راه استقامت را در پیش بگیرم و برای نجات انقلاب و تداوم آن اصولی که پیش از انقلاب پذیرفته شده بودند و طی دو سال و نیم از بین برده شدند، در این میثاق تنظیم کنم و از همه بخواهم بدان پیوندند، آنرا امضاء کنند و با تمام جان و دل در تحقق آن بکوشند و بدانند که از همان زمان که در آنها اراده تسلیم ناپذیری و پیروزی بوجود آمد، پیروزی بدست آمده است. پیش از پیروزی انقلاب، از مجموع علائمی که دشمن بدست می داد این معنی قابل دریافتی بود که سیاست آمریکا مبتنی بر استیلائی رژیم با ثبات در ایران است. رژیم با ثبات دلخواه این سیاست باید از دو مشخصه اصلی برخوردار می شد.

1- مردم کشور بدان بعنوان یک ضرورت و تقدیر گردن گزارند یعنی نیروهای فعال جامعه که مخالف سیادت آمریکا هستند از بین بروند و زمینه اجتماعی عمل نیز پیدا نکنند.

2- ساختهای وابستگی را حفظ و تحکیم کند. اجرای این سیاست، در مرتبه اول بسته به تحقق شعار آمریکا بود: نه شاه به مثابه نیروهای توان یافته حاکم و نه خمینی به مثابه بیان نیروهای مخالف سیادت آمریکا.

تکلیف شاه معلوم بود، اما خمینی به مثابه مرجع دینی مردم جز از راه دیگر دینی دینی - سیاسی و انطباق با رژیم دلخواه آمریکا، قابل حذف نبود. این امر نه امروز که هم از ابتدا بر این جانب آشکار بود. از اینرو در تحلیل هایی که بطور مرتب، تهیه و در دسترس ایشان می گذاشتم، بر این واقعیت تکیه می کردم. آنچه آنروز از راه عملی قابل تحصیل بود اینکه که دو سال و نیم از عمر رژیم می گذرد بر همگان ملموس است:

1- این رژیم نه تنها از وابستگی ها نکاسته است، بلکه بر کم و کیف آن افزوده است، بعنوان نمونه بودجه مصوب سال حاضر است که بیانگر کمال وابستگی است.

2- این رژیم در زمینه اسلام و آزادیها آن چنان دچار دگرگونی شده، که رژیم شاه سابق آرزو کردنی گشته است! و اینک در کار حذف موانع سیاسی - اجتماعی یعنی نیروهای سیاسی مخالف استقرار رژیم دلخواه آمریکا است. بارها هشدار داده بودم، که حذف کنندگان، خود بحکم قانون حذف، حذف می شوند. اما قدرت در جریان تمرکز خویش احکام خود را بر مجریان ناتوان تحمیل می کند. و اگر بخواهیم بدانیم از شخصیت ها و گرایش های سیاسی، کدام منحرف شده اند کافی است اصولی را که در پاریس از سوی آقای خمینی اظهار شدند و اینجانب در تدوین آنها شرکت فعال داشته ام و آن اصول را موانع دستیابی آمریکا به هدفهایش تلقی می کردم، از نو به یاد آوریم و ببینیم چه کسی و چه گرایشهایی که آنها را زیر پا گذاشتند و عملاً به خدمت سیاست آمریکا در آمدند:

1- اصول اول که حکومت اسلامی باید بر آن استوار می شد، اصل استقلال بود. استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، و نتیجه اجتماعی آن تغییر ساخت اجتماعی جامعه در جهت حذف قشرها و گروه های صاحب امتیاز که موجودیت خود را وابستگی بدست می آوردند.

لازم به یادآوری است که مشاوران آقای خمینی از داخل کشور به ایشان خاطرنشان می ساختند که رژیم شاه رفتنی است به شرط اینکه ایشان به آمریکا حمله نکنند بنابراین دو خط از ابتدا وجود داشت خطی که حداقل نمی خواست آمریکا برود و خطی که رژیم شاه را در بن بست می دید و معتقد بود، ایران در وابستگی نه تنها امکان رشد ندارد، بلکه امکان بقاء نیز ندارد. آنچه بر انقلاب گذشته است جای تردید نمی گذارد که خط تفاهم طلبی با آمریکا (یا تحکیم وابستگی با تظاهر به مخالفت با آمریکا) بر رهبری انقلاب حاکم شد. امروز همه می دانند که آمریکایی ها به همه مراجعه کرده اند. آنها که سازش را پذیرفتند معلوم شدند و آنها هم که سازش را نپذیرفتند معلوم شدند. یک سخن همیشگی اینجانب به آقای خمینی این بود که مردم شما را مرجع دینی می شناسند و نه یک سیاستمدار متخصص قطع و وصل های داخلی و خارجی. جای تأسف بسیار است که وی این سخن را نشنید و با اسلام و کشور و شخصیت خویش کرد آنچه کرد و می کند.

بهر رو، کوشش برای نجات انقلاب ایران است، کوشش انقلابی برای سد کردن راه بر آمریکا در سیاست استقرار رژیم وابسته با ثبات باید با اصل قرارداد استقلال و قبول برنامه جامع برای دست یابی بدان آغاز بگیرد. آن نیروهای سیاسی و گرایش هایی حق دارند در این کوشش شرکت کنند که با تمام وجود به استقلال یعنی نپذیرفتن سلطه هیچ ابرقدرت خارجی در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، باور داشته باشند و در فعالیت سیاسی داخلی به هیچ رو پای سیاست های خارجی را به میان نکنند. نه تنها تجربه انقلاب ما بلکه تجربه نیم قرن اخیر کشورهای دیگر این واقعیت را بر ما عیان می گرداند که وقتی بجای اجرای برنامه استقلال سیاست خارجی به مثابه حربه ای بکار گرفته شد برای کسب قدرت انحصاری و از میدان بدر کردن معارضان آن سیاست دیر یا زود استفاده منفی (کوئیدن مخالفان بعنوان داشتن تمایل به آن سیاست) جای خود را به استفاده مثبت یعنی زد و بند با آن سیاست می دهد.

2- آزادی به مثابه بازتاب استقلال در سیاست خارجی، بعنوان پایه دوم جمهوری اسلامی پذیرفته شده بود. هم در پاریس ذیل کلمه آزادی و در تفسیر آن، این اصول از زبان آقای خمینی در دهها اعلامیه و مصاحبه آمد و در سرتاسر جهان نشر یافت و در واقع میثاق مردم ما، روشنفکران و نیروهای سیاسی با رهبری گفت:

الف- آزادی بیان و لغو انواع سانسور، آروزها اسلام دین حاکمیت یک گروه تلقی نمی شد. سخنی از استبداد و حتی ولایت فقیه نمی شد. ما با اطمینان از حقانیت اسلام و اتکای این دین به علم، لغو همه سانسورها را برای ایجاد زمینه تجلی اسلام به مثابه روش رشد لازم می شمردیم. می گفتیم اسلام با برداشتی که از رابطه مادیت با معنویت، بدست می دهد راه بیرون رفتن جامعه های بحران زده عصر حاضر است و بحران زده ها از این واقعیت آگاه نمی شوند مگر وقتی سانسور و همه سانسورها لغو گردند و آزادی بیان کامل حکمروا شود. و امروز حال و روز این آزادی را همه می بینند، می بینند که جوانان و نوجوانان و حتی کودکان به دلیل دادن شعار یا پخش اعلامیه و روزنامه، یاغی باغین می شوند، اعدام می گردند.

هم اینجا جا دارد بگویم آقای گیلانی به انیجان یک ماه فرصت داده است نزد آقای خمینی بروم و توبه کنم. هیچ نمی گویم که توبه را باید به درگاه خداوند کرد و نیز نمی پرسم کدام گناه را توبه کنم، بلکه با کمال میل حاضریم از همه گناه های کرده و یا ناکرده توبه کنم بشرط آنکه آقای خمینی، آقای خمینی پاریس بشوند و همان اسلام را بخواهند و عملی بسازند و بدان مستلزم گردند که در پاریس اظهارش می کردند.

بهر رو تجدید انقلاب و بازگرداندنش به مجرای اصلی، بدون پای بندی به آزادیها از جمله به آزادی بیان به معنی لغو همه سانسورها ممکن نمی شود. ما نباید از یاد ببریم که اگر نخواهیم یک یا چند گروه را بر کشور حاکم کنیم و آنها بزور مرام خویش را عملی سازند (که ناچار پای قدرت خارجی و وابستگی را بمیان می کشد) ناگزیر باید به آگاهی و رشد وجدان عمومی مردم و ارتقاء شعور ملتمان تکیه کنیم و این امر با وجود سانسور ممکن نمی شود. امروز کار گوسفند فرض کردن مردم کشور بجایی رسیده است که آقای خمینی بنا بر مسموع گفته اند 15 میلیون رأی در انتخابات ریاست جمهوری می خواهیم. اما این 15 میلیون که باید با انواع تهدیدهای دینی و غیره رأی بدهند، لازم نیست بدانند چرا باید رأی بدهند و به چه کس و برای اجرای کدام برنامه باید رأی بدهند! وضع بدتر از آنچه در رژیم شاه بود نیست؟ ما شکست آن رژیم را دیدیم. شکست رژیم خمینی نیز از مدتها پیش بر همه آشکار شده است. اگر بخواهیم راه را بر عمال آمریکا ببندیم و در این جهان بتوانیم با استقلال زندگی کنیم چاره جز ارتقاء شعور عمومی نیست و آنهم بدون لغو همه سانسورها سرانجام نمی گیرد.

ب- لغو گناه عقیدتی. در پاریس این امر برای خمینی مسلم می نمود که در این جهان نمی توان برخورد عقاید و آراء را محدود کرد، چه رسد به از بین بردن آنها. بنابراین روش دفاع از اسلام، مطلقاً دادگاههای انقلاب و اعدام و شکنجه و ... نیست. ما با اطمینان خاطر تام می گفتیم که در جمهوری اسلامی زندانی سیاسی نخواهیم داشت. خود ایشان مکرر می گفتند که رژیم شاه بجای هر چیز زندان ساخته است. با ورود به ایران و ایجاد دادگاه انقلاب، بر اینجانب روشن بود که این دادگاه سرانجام به دستگاه تفتیش عقاید و قصابخانه مغزها تبدیل خواهد شد. اینست که هم از ابتدا با آن و نحوه کارش مخالف بوده می گفتم حتماً مهره های اصلی رژیم شاه را باید در دادگاه های عادی محاکمه کرد تا هم منزلت انسان و حاکمیت قانون از ابتدا استقرار پیدا کند و هم نسل امروز از طریق محاکمه های علنی، تمامی حقایق مربوط به رژیم پیشین خصوص حقایق مربوط به حاکمیت مطلقه آمریکا بر سرنوشت کشورش را بداند و این دومین دلیل مهمتر است. بارها درباره این دادگاه و نحوه عمل آن در شورای انقلاب اعتراض کردم. به دفعات راجع به آن با آقای خمینی صحبت و اعتراض کردم و نامه های بسیار در این باره نوشته ام که همه موجود است. در ماههای اول ریاست جمهوری بنا بر حذف این دادگاه ها شد. اما بتدریج قدرت سیاسی متمرکزتر می شد، این دادگاه به مثابه ابزار انزجار مخالفان سیاسی جدید، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. تا اینکه امروز کار را بجایی رسانیده است که هرگونه امنیت سیاسی، فکری، شغلی ... را از بین برده است. بنا بر

این واقعیت‌ها، بازگرداندن انقلاب به مسیر اصلی خویش و به عنوان قدم اساسی برای جلوگیری از استقرار رژیم وابسته به غرب، چاره جز این نیست که این وجوه آزادی پذیرفته و اجرای آنها تضمین گردد. در جمهوری جرم سیاسی به معنی عقیده به این و یا آن مرام وجود نخواهد داشت و به این عنوان زندان و زندانی نخواهیم داشت. اعدام و هرگونه مجازات به گناه عقیده وجود نخواهد داشت حتی همه کسانی که در رژیم شاه سابق و در رژیم فعلی بدلائل سیاسی مرتکب جرم حتی جرم قتل کودکان می شوند در دادگاههای عادی محاکمه علنی خواهند شد.

ج- در پاریس نه تنها پذیرفته و قبول شده بود که هر صاحب عقیده ای حق بیان عقیده خویش را دارد، پذیرفته نیز شده بود که حق مخالفت با عقیده دولت را نیز دارد. آزادی فتوایی نیز پذیرفته شود و هیچ کس تصور نمی کرد که کودک و نوجوان و بازاری را به گناه شرکت در تظاهراتی که «ولی» ممنوع کرده است، تیرباران کنند.

وارد این بحث نمی شوم که این امور در اسلام هست یا نیست. به این مطالب نمی پردازم که از عناصر یونان زدگی (غرب زدگی تاریخی) یکی این سخن است که، عدالت آنست که موافق نظر حاکم عمل شود، می گویم برداشت ما از موقعیت زمانی و مکانی جامعه خودمان این بود که استفاده از حرب «تکفیر» و خدشه دار کردن اصالت رأی عمومی در امور کشور، قربانی کردن اسلام و ناتوان کردن آن در حل مسائل و مشکلات امروز جامعه ای است که از راه انقلاب می خواهد خود را رها سازد. آقای خمینی که این معنا را هم پذیرفته بودند و هم بارها اظهار کردند و باز هم با تمامی تلاشی که کردند نتوانستند مانع از گنجانده شدن این معنی به صورت اصل در قانون اساسی بشود. بنابراین آنچه دادگاههای انقلاب می کنند مخالف قانون اساسی و مخالف مواضع متخذ پاریس و به دلایل بسیار، عمل عناصر نفوذ یافته سیاست آمریکا در دستگاه حاکمه امروز و موجب فناى اسلام می گردد. بنابراین بازگشت به مفاهیم و ارزش هایی که انقلاب بر اساس آنها واقعیت پیدا کرد به این است که:

هیچ حزب، گروه و شخصیتی حق انحصاری رأی و فتوا را ندارد و اظهار رأی و آزادی اجتهاد حق مقدس و همگانی است.

مخالفت با رأی و فتوا و حق قانون (در صورتیکه مانع اجرا نشود) حق احزاب و گروه‌ها و افراد است و احدی را نمی توان از این حق محروم کرد. رویه ای که در استبداد دینی یا استالینیزم یا فاشیزم بکار رفته است و می رود در این جمهوری جرم تلقی می شود. نه تنها قوه مجریه نمی تواند اشخاص را به صرف مخالفت و اجتماع یا هرگونه مخالفت مساعدت آمیز دیگر باغی با غین یا بی غین تلقی کند، بلکه موظف است اسباب بروز و ظهور عقاید مخالف را فراهم آورد.

البته آزادیها در همانها که آوردم خلاصه نمی شوند. آزادیهای بسیار دیگری در پاریس از زبان ایشان آورده شده است (نظیر آزادی پوشش برای زن و مرد، آزادی تحصیل، آزادی فرهنگی اقوام، آزادی انجام فرایض مذهبی برای مذاهب مختلف و ...) که همه امروز پایمال شده اند. این آزادیها به اسم اسلام پایمال شده اند و سلب شدنشان از ضربه هایی است که به اسلام وارد شده اند. اعاده همه این آزادیها برای ساختمان یک جامعه توحیدی ضرورت تام و تمام دارند. اگر ما با تأکید اصرار آزادیهای بالا را مورد توجه قرار می دهیم برای اینست که می دانیم آزادیهای دیگر و نابرابری های اقتصادی و فرهنگی و انواع وابستگی ها، همه بلاایی هستند که با از بین رفتن آن آزادیها بر سر جامعه می کوبند.

3- در قلمرو سیاسی در پاریس پذیرفته شده بود که در اسلام شخص حکومت نمی کند، قانون حکومت می کند بنابراین پذیرفته و از امور بدیهی بشمار می آید که اگر اجرای قانون اسلام تضمین گردد حکومت اشخاص به صرف تعلق به یک قشر خاص ضرورت ندارد. بنابراین خود ایشان به صراحت تمام اظهار کردند که وقتی به ایران بازگشتند به قم خواهند رفت و بکار خویش مشغول خواهند شد و به نظارت اکتفا خواهند کرد. در پاریس به آقای حبیبی گفته بودم که قانون اساسی تهیه کنند و ایشان نیز مشغول شد و قسمت به قسمت نزد ایشان می برد و

مورد بحث و تصویب قرار می گرفت. آن متن در قم نیز از سوی فضلا و اساتید حوزه بررسی شد و بعد با دوبرار تجدید نظر به صورت پیش نویس در آمد. پیش نویس را هم ایشان و عم علمای دیگر دیدند. به نظر ایشان ایرادهایی رسیده بود که به قلم خویش نوشته بودند و موجود است. اینجانب و آقای بهشتی به نزد ایشان به قم رفتیم و از نه مورد ایراد، غیر از مورد مربوط به ریاست جمهوری که زن نباشد بقیه را حضوراً رفع کردیم و قرار شد این مورد نیز در مجلس خبرگان مورد رسیدگی قرار بگیرد. تا مجلس خبرگان هیچ صحبتی از ولایت فقیه نبود چه رسد به استبداد فقیه. باز وارد این بحث نمی شوم که دست کم نود در صد علمای شیعه با ولایت به معنی حکومت سیاسی یک فرد مخالف بودند و آن نیز از آثار یونان زدگی است که مستقیم و از راه کلیسای مسیحی نفوذ کرده است. می گویم در این جهان، اعمال ولایت جز از طریق رأی عمومی که مستلزم رشد جامعه است، امکان ندارد و همانطور که می بینیم به استبداد فقیه می انجامد. رفتار امروز آقای خمینی که حق اظهار نظر را حتی از مراجع نیز سلب کرده است و اعدام دستجمعی کودکان و نوجوانان به دلیل مخالفت با «فقیه عادل» نه تنها عدول ایشان از آرائی است که در پاریس اظهار می نمودند و در متون قانون اساسی که تحت نظر خودشان تهیه می شد، منعکس است، نه تنها عدول از همین قانون اساسی موجود است که حدود و وظایف و اختیارات ایشان را معین کرده است، بلکه موجب بی اعتباری اسلام و سخت ترین ضربه ها به آنست. نتیجه اینگونه ولایت فقیه که بدترین استعداها نیز به گردش نمی رسند، همین وضعیتی است که کشور پیدا کرده است: گروگانگیری و نتایج اقتصادی آن (دستکم هشتاد میلیارد دلار ضرر محاصره اقتصادی و جنگ) و جنگهای داخلی و خارجی دلیلی جز استبداد رأی ایشان و استفاده گروه قدرت پرست از ضعف ایشان ندارد. اگر بحال و روزی که اسلام در نظر نسل جوان کشور و مردم دنیا پیدا کرده است توجه کنیم بیشتر بخاطر استبداد شخصی (چه دینی، چه شاهنشاهی، چه ایدئولوژیک، چه قومی و ...) پی می بریم بازگرداندن انقلاب به مسیر خود نه تنها مستلزم پایان بخشیدن به اینگونه ولایت استبدادی است بلکه (چون نظیر این «ولایت» در «ولایت» اجرایی که پس از پیروزی استبداد بر قرار می کنند نیز وجود دارد) ممنوع ساختن ولایت استبدادی حزب و جبهه و ... را نیز ضروری گرداند. در این جمهوری همانطور که در جریان انقلاب اسلامی و از انقلاب مشروطیت به این سو لغو استبداد پذیرفته شده بود هرگونه ولایتی نه تنها از طریق آرای عمومی و اراده آزاد مردم کشور قابل اعمال است و بس.

ع- در پاریس اصل انتقاد پذیرفته شده بود و آقای خمینی انتقاد دیگران از خودش را نیز طلب می کرد و بیان آزادی اسلام بود. در تهران پس از سخنرانی عاشورا و حسین ارشادف، به این جانب گفت مقصود شما از این حرف که گفته اید «چهارده معصوم بیشتر نداریم و چهاردهمی هم غایب است اثبات تقصیر و اشتباه درباره من (یعنی ایشان) بوده است. البته این ظن در ایشان القاء شده بود و اینجانب چنین قصدی نداشتم اما مطالعه طولانی در همه نظرهایی که درباره حکومت تدوین شده اند و ملاحظه نتایج معصوم شمردن شخصیت در ایران (چه در رژیم سابق و چه در رژیم کنونی که بقول آقای محمد گیلانی آقای خمینی معصوم هستند و بناچار در مخالفت با ایشان، مخالف بزهکار و حتی مستحق اعدام است) و حزب در روسیه و کشورهای نظیر آن، جای تردید نمی گذارد که حق با شیعه است که معصوم را غایب شمرد است تا انتقادپذیری فرد یا گروه یا حزب یا جبهه و یا ... حاکم را اصل قرار دهد.

بنابراین بازگشت انقلاب به مجرای اصلی، بمعنی غیر معصوم شناختن فرد، گروه، حزب، جبهه (و هر نوع دیگر) است. نتیجه حاصل اینست که انتقاد (بمعنی درست کلمه) از رهبری حق مردم است و باید مردم را بدین کار تشویق کرد.

یک تجربه تاریخی به ما می گوید که تنها روش سیاست موفق، روش تألیف گرایش های سیاسی در یک جبهه متحده بوده است. این امر نه تنها مورد قبول آقای خمینی بود، بلکه خود ایشان بیش از دیگران بر این معنی تأکید می کرد و اصرار داشت «که احزاب و گروه ها و ... از مناقشات موسمی صرفنظر کنند و متحد شوند» در پاریس نیز

بر این نظر بودند. اما همانطور که از نجف تا پاریس انقلاب می ساخت، از ورود به تهران ضد انقلاب می سازد. این رویه سیاسی واقع بینانه و انقلابی را رها کرد و به تدریج به حذف نایل شد. و امروز بر حذف گرایش های اسلامی ناسازگار با استبداد خویش نیز جازم گشته است. شاه سابق نیز از انقلاب سفیدش ببعده، حتی در گرایش های وفادار به رژیم نیز بتدریج روش حذف را اساس کرد و به آنروز افتاد که دیدیم. این بلای بزرگ انقلاب ما، بلای بزرگ انقلاب های دیگر نیز بوده است. اینست که اگر بخواهیم انقلاب و کشور را از سقوط نجات بدهیم باید با سرعت تمام، به اصل مقبول بازگردیم.

در این جمهوری هیچ شخصیت، هیچ گروه، هیچ چیزی از اولویت «هژمونی» برخوردار نیست و حق حذف دیگران را ندارد.

تمایل به ایجاد یک جبهه سیاسی، تمایل اصلی شناخته می شود و بر همه گرایشها و گروه ها و احزاب معتقد به استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی، کوشش برای ایجاد این جبهه فرض است. گروه هایی که آماده شرکت در این جبهه هستند باید بی درنگ آنرا تشکیل دهند. حتی اگر تنها یک گروه آماده عمل است، باید بمثابة نماینده یک جبهه عمل کند و با تمام توان برای مشارکت دادن دیگران بکوشد.

6- در پاریس خطوط سیاسی بسیار دیگری نیز پذیرفته شده بود. آقای خمینی از همه جلوتر و پیشتاز شده بود. در مصاحبه ای گفت زن نه تنها می تواند نماینده و وزیر بشود بلکه می تواند رئیس جمهور نیز بشود. در تهران این سخن را بیادش آوردم. پاسخ داد در آنجا بحکم مصلحت حرفهایی زده ام اما خود را ملزم به آنها نمی دانم. (در مجلس مؤسسان و در حضور اعضای شورای انقلاب از جمله آقای مهندس بازرگان همان حرف را مورد آن مجلس گفت). باز به ایشان خاطر نشان کردم که مردم شما را مرجع می شناسند و سخن شما را فتوای دینی تلقی می کنند و اعمال خود را بر آن استوار می گردانند. در طول تاریخ ایران همواره می گفتند، سخن شاه دو تا نباید بشود، چه رسد به سخن مرجع دینی. مردم کدام سخن را بیان دینی تلقی کنند؟ سخن دیروز را؟ سخن امروز را؟ سخن فردا را؟ بهر رو در این جمهوری باید به همان مواضع پاریس بازگشت و پذیرفت در جامعه اسلامی رشد پدیدار نمی گردد مگر اینکه زنان شخصیت کامل خویش را از هر لحاظ بدست بیاورند و حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متناسب با این شخصیت را پیدا کنند. در مورد اقوام گوناگونی که مجموعه ملی ما را تشکیل می دهند وضع به همین منوال است. در محدوده استقلال و تمامیت و یکپارچگی ارضی کشور، باید همه اقوام از حقوق برابر برخوردار گردند و اداره محلی بر اساس بنیاد شورا با خودشان باشد.

7- در اداره سیاسی جامعه یک اصل دیگر که رویه بود و متروک شد شورا بود. در اوایل انقلاب کوشش هایی بعمل آمد تا شورا در قلمروهای مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بصورت روش اداره و رهبری اعمال گردد. اما در برابر تمایل به استبداد فرد و گروهی دوام نیاورد و متروک شد. نه تنها رهبری سیاسی کشور آنرا با حاکمیت استبدادی خود سازگار نمی دید، بلکه شورای متشکل نیز یا وسیله اعمال سیاست های گروه های سیاسی می شوند و یا استبداد اعضای شورا را برقرار می ساختند. اینک اگر بخواهیم در اداره و هر نوع اداره ای اصل را بر شورا بگذاریم چاره نداریم مگر آنکه اصولی را که پیش از این آوردیم با دقت و قاطعیت تمام اجرا کنیم.

8- یکی از اصول سیاسی که از سال 1340 تا وقتی که طرد و نفی ملی گراها رویه شد، مورد قبول بلکه مورد قبول مؤکد آقای خمینی بود پشت و روی یک سکه بحساب آمدن اسلامیت و ایرانیت بود. در آخرین مصاحبه ایشان پیش از خروج از نجف استقرار حکومت ملی را قدم اساسی استقرار حکومت اسلامی شمردند. قبول ایرانیت به مثابه یک ملت با فرهنگ تاریخی و سرزمینی که حق دارد در آن با استقلال زندگی کند، محل هیچ تردید نبود و نه تنها تضاد میان اسلامیت با ایرانیت ملاحظه نمی شد، بلکه دوئیت میان این دو قائل نبودند. اینجانب خود در یکی از گزارشهای تحلیلی که برای ایشان تهیه می کردم به شرح این واقعیت که تجربه ای تاریخی در همه دنیا از جمله ایران است پرداخته ام، که شرط پیروزی هر انقلابی تحقق سه نیاز اجتماعی زیر است:

نیاز به ملیت به معنی پایان بخشیدن به تفرق و پراکندگی داخلی و استقلال در قبال کشورهای دیگر، نیاز به اصلاحات اجتماعی به معنی تغییر بنیادی مناسبات اجتماعی در جهت رهایی نسبی محرومان جامعه؛

نیاز به معنویت یا دین یا ایدئولوژی بعنوان بیانگر نیازهای فوق و نیاز انسان به آزادی و رشد و تداوم تاریخی.

اینک این نیازها، سرکوفت شده اند و بازگرداندن انقلاب به مجرای خویش مستلزم بازگشت از جمله اصل تفکیک ناپذیری اسلامیت و ایرانیت است. جز اینها اصول دیگری از جمله اصل انتخابات که متضمن آزادی داوطلب شدن و آزادی کامل رأی دادن بود، اصل حکومت لیاقت و ضابطه بجای حکومت رابطه که رویه دیرینه در کشور بود، از بین بردن روابط شخصی قدرت که متأسفانه تجدید شد و بدتر از دوران شاه (به ترکیب همین مجلس و دولت و حاکمان جدید بنگرید و روابطشان را با یکدیگر در نظر بگیرید) هم تجدید شد، همه اصولی هستند که باید مورد عمل قرار بگیرند، الا اینکه اگر اصول بالا به اجرا درآیند این اصول نیز به طبع اجرا می گردد.

9- با آنکه روشن است که اجرای اصول بالا و اجرای برنامه جامعه استقلال، نظام اقتصادی جدید را طلب می کند، لازم است به ضرورت تغییر نظام اقتصادی تأکید شود. این تغییر نیز در پاریس پذیرفته شده بود. چند سال پیش از انقلاب وقتی از راه روش علمی به این واقعیت دست یافتیم که رژیم شاه در بن بست قرار گرفته است و رفتنی است و حاصل 15 سال تحقیق در زمینه مسایل ایران را بصورت مشکلات کشور و راه حل آن در آوردم و در نجف برای مطالعه به آقای خمینی دادم، از نجف نامه آمد که این بیانیه (همان بیانیه جمهوری اسلامی ایران یا برنامه استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی) را منتشر کنید. در ماههای اول انقلاب هم کوشش هایی برای قطع وابستگی های اقتصادی و تغییر ساخت اقتصاد کشور بعمل آمد اما مثل بقیه امور متوقف و عقیم ماندند. اینک برای باز گرداندن انقلاب به مجرای اصلی خویش اصل قرارداد نظام اقتصادی اسلامی برای از میان بردن هر گونه حاکمیت اقتصادی گروهی بر گروه دیگر و پدید آوردن امکان برابری رشد افراد جامعه، ضرورت تمام دارد. بلحاظ آنکه اجزاء مرکب این اصل را در اقتصاد توحیدی و بیانیه آورده ام، در اینجا تفصیل نمی کنم.

10- در قلمرو فرهنگ، استقلال فرهنگی و رهایی از غربزدگی تاریخی (یونان زدگی) و غربزدگی جدید و ایجاد زمینه پدیدار شدن انسان طراز نو، مبتکر، انسان مسئول، انسان آزمووده و آموزش پذیر، یک ضرورت چشم نپوشیدنی است. بزرگترین انحراف در قلمرو فرهنگ است. معنویتی که انقلاب را به پیروزی رساند و با انقلاب پیروز شد، با حاکمیت مادیت پست، واپسگرا، خشن و بغایت خشن از صحنه رانده شد. بنام مبارزه با غربزدگی، رکود و جمود فرهنگی اصل قرار گرفت و در این عصر تغییرهای برق آسا، موجبات بدترین وابستگی ها فراهم گشت. با اصل قرار دادن ظاهر، مغزها و تخصص ها مورد تحقیر قرار گرفته و تارانه شدند.

بازگرداندن انقلاب به مسیر خود نه تنها به معنی گسترش هر چه بیشتر امکانش و تأسیسات آموزش و پرورش است، بلکه فراهم آوردن زمینه های آزادی برای اندیشه و عمل است تا انسان مسلمان از راه ابتکار، فرهنگ جدید را که بیانگر خواست عمومی همه محرومان و مستضعفان جهان است عرضه کند.

11- مقارن و ملازم با اصول فوق، تغییرات اجتماعی بمنظور دستیابی بجامعه توحیدی است. نیک پیدا است که این جامعه بدانجهت توحیدی است که در آن روابط بر اساس زور استوار نمی گردد و بنا بر این ساختمان آن ممکن است. تجربه اینجانب از انقلاب بدین سو و در مقام رئیس جمهوری و فرماندهی کل قوا برایم جای تردید نمی گذارد که تغییرات سریع و مطلوب آنهم در محدوده قلمرو استقلال ممکن است بشرط آنکه زور را اصل قرار ندهیم. اصول بالا را نیز بر همین اساس تنظیم کردم. و باور این است که تنها مردمان و گروه ها و افرادی می توانند بعنوان پیشگام انقلاب متحد کنند و عمل کنند که این میثاق را بپذیرند و صمیمانه برای تحقق آن تلاش کنند. و اما این اصول در اجرا محتاج یک برنامه جامع برای تحقق استقلال همه جانبه است. بیانیه جمهوری اسلامی که بر اساس واقعیت های کشور تهیه شده است و هنوز این واقعیت ها همانها هستند که بودند، همان برنامه استقلال سیاسی و اقتصادی و تغییرات بنیادی اجتماعی ناظر بر استقلال در جهت پدید آوردن جامعه توحیدی است. این برنامه در

خارج و داخل کشور از سال 1351 بدینسو مورد بحث با شرکت گرایشهای فکری گوناگون بوده است و همواره نیز از موافقت شرکت کنندگان در بحث برخوردار شده است. افسوس که تمایل به استقرار استبداد و انواع توطئه های داخلی و خارجی مجال برای اجرای آن فراهم نیاورد. چگونه ممکن بود این برنامه اجرا شود وقتی اجرای آن نه تنها محتاج اجرای اصولی بود که بر شمرده بلکه اجرای این برنامه نفی نظامی بود که می خواستند و می خواهند داشتند و دارند برقرار می سازند. باورم اینست که وظیفه اصلی هر انسان معتقدی اینست که راه را بر سلطه دوباره و همه جانبه آمریکا و نفوذ هر قدرت خارجی دیگر (روسیه، اروپا، چین و ...) ببندد. ملت ایران با ملاحظه این اصول و پرس و جو از انحرافات و منحرفین، باید یکپارچه برای عملی ساختن این اصول قیام کند و به حاکمیت انواع چماق ها، سانسورها و ... و در یک کلام انواع زور پایان ببخشد.

بنایم بر این نبود که بمانم و بایستم اما وقتی برایم تعیین شد که این انحرافات و کارهایی که انجام می گیرند، نخست به حذف نیروهای اصلی که مخالف حاکمیت آمریکا بر کشورشان هستند و سپس به استقرار حاکمیت ثابت و دوام آمریکا از طریق جناحهای ضد انقلاب می انجامد، بر آن شدم که بمانم و با تمام توان برای نجات انقلاب و دین و کشورم بکوشم.

اقتضای رأی ملت بزرگ ایران، استقامت از سوی اینجانب و همه گروه ها و احزاب سیاسی و دستجات و افرادی است که می پذیرند برغم همه خطرها در این کوشش بزرگ یاری رسانند و به قیمت جانبازی در پیروز گرداندن انقلاب بکوشند. با وجود وضعی که با انحراف از خواست ها و مواضع انقلاب بوجود آورده اند و با وجود جو اختناق و رعب و وحشت بی نظیری که پدید آورده اند، به توانمندی نسل جوان کشور باور دارم و یقین دارم که این نسل پرتوان و پرتلاش موانع را از پیش بر می دارد و پیروز می شود.

رئیس جمهور منتخب مردم ایران

ابوالحسن بنی صدر

27 تیر 1360